

The Philosophy of Globalization and Its Impact on the Formation of International Rules and Institutions

Seyed Abdollah Mirghiasy¹, Mehdi Mehrabi Darreh Yadegari²

¹ Assistant Professor, Department of Political Science (Political Philosophy Orientation), Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran (**Corresponding author**). s.mirghiasy@iau.ir

² Master's degree, Department of Political Science, Karaj Branch, Islamic Azad University, Karaj, Iran. m-mehrabi@gmail.com

Abstract

The existence of a shared destiny for humanity and, consequently, the creation of greater interconnectedness to address common challenges – which was first considered in the Charter of the United Nations – vividly directs human thought towards globalization in order to achieve common goals such as freedom, justice, and equality. In this regard, the current research examines the possibility and process of the globalization of law. While reviewing wide different viewpoints and theories on globalization, it follows the trend of the globalization of law. The research method hired here, is descriptive-analytical, and the results indicate that the globalization of law, as a specific part of globalization, refers to a process that leads to the harmonization and standardization of specific legal concepts, rules, and institutions at the domestic and international levels. Nowadays, most theorists in this field highly agree that globalization is part of a much longer process of social integration. Among globalization theorists, the theories of Wallerstein, Anthony Giddens, Manuel Castells, David Held and Anthony McGrew, Paul Hirst and Grahame Thompson, and Joseph Stiglitz are the most prominent. Examples of globalization in contemporary international law include *erga omnes* obligations, humanitarian interventions, and transnational corporations.

Keywords: Globalization, International Law, Philosophy of Law, International Institutions, International Obligations.

Cite this article: Mirghiasy, S.A. & Mehrabi Darreh Yadegari, M. (2024). The Philosophy of Globalization and Its Impact on the Formation of International Rules and Institutions. *Philosophy of Law*, 3(2), p. 171-190.
<https://doi.org/10.22081/PHLQ.2025.71336.1100>

Received: 2024-04-12 ; **Revised:** 2024-05-20 ; **Accepted:** 2024-06-10 ; **Published online:** 2024-09-23

© The Author(s).

Article type: Research Article

Publisher: Baqir al-Olum University



فلسفه جهانی شدن و تاثیر آن در شکل گیری قواعد و نهادهای بین المللی

سیدعبداله میرغیائی^۱، مهدی مهربانی دره یادگاری^۲

^۱ استادیار، گروه علوم سیاسی (گرایش فلسفه سیاسی)، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران (نویسنده مسئول). s.mirghiasy@iau.ir

^۲ کارشناسی ارشد، گروه علوم سیاسی، واحد کرج، دانشگاه آزاد اسلامی، کرج، ایران. m-mehrabani@gmail.com

چکیده

وجود سرنوشت مشترک برای بشر و به تبع آن ایجاد پیوندهای بیشتر در جهت رفع چالش های مشترک، که برای اولین بار در منشور ملل متحد مورد توجه قرار گرفت، برای رسیدن به اهداف مشترکی چون آزادی، عدالت و برابری، افکار بشریت را به سوی جهانی شدن هدایت می کند. در این راستا، تحقیق حاضر به بررسی امکان و روند جهانی شدن حقوق پرداخته و ضمن بررسی دیدگاه ها و نظریه های مختلف پیرامون جهانی شدن، روند جهانی شدن حقوق را دنبال می نماید. روش پژوهش توصیفی - تحلیلی بوده و نتایج حاکی از آن است که جهانی شدن حقوق به عنوان بخش خاصی از جهانی شدن، به فرایندی اطلاق می شود که به همسان سازی و یکسان سازی مفاهیم، قواعد و نهادهای حقوقی خاصی در سطح داخلی و بین المللی می انجامد. امروزه بیشتر نظریه پردازان این حوزه هم نظرند که جهانی شدن بخشی از یک فرآیند بسیار طولانی تر یکپارچگی اجتماعی است. در میان نظریه پردازان جهانی شدن، نظریات والراشتاین، آنتونی گیدنز، مانوئل کاستلز، دیوید هلد و آنتونی مک گرو، پل هرست و گراهام تامپسون، جوزف استیگلتز از همه برجسته تر است. از جمله نمودهای جهانی شدن در حقوق بین الملل معاصر شامل تعهدات عام الشمول، مداخلات بشردوستانه و شرکت های فراملی هستند.

کلیدواژه ها: جهانی شدن، حقوق بین الملل، فلسفه حقوق، نهادهای بین المللی، تعهدات بین المللی.

استاد به این مقاله: میرغیائی، سیدعبداله؛ مهربانی دره یادگاری، مهدی (۱۴۰۳). فلسفه جهانی شدن و تاثیر آن در شکل گیری قواعد و نهادهای بین المللی.

فلسفه حقوق، ۲۳(۲)، ص ۱۷۱-۱۹۰. <https://doi.org/10.22081/PHLQ.2025.71336.1100>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۱/۲۴؛ تاریخ اصلاح: ۱۴۰۳/۰۳/۰۱؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۳/۲۱؛ تاریخ انتشار آنلاین: ۱۴۰۳/۰۷/۰۲

ناشر: دانشگاه باقرالعلوم (ع)

نوع مقاله: پژوهشی

© نویسندگان.



۱. مقدمه

جهانی شدن حقوق به‌عنوان بخشی خاص از جهانی شدن، به فرآیندی اطلاق می‌شود که به همسان‌سازی و یکسان‌سازی مفاهیم، قواعد و نهادهای حقوقی خاصی در سطح داخلی و بین‌المللی می‌انجامد. این فرآیند، همه قلمروهای هنجاری یا قلمروهای سرزمینی را به‌طور یکنواخت پوشش نمی‌دهد؛ اما تأثیرات عمده و جریان‌سازی بر نظام‌های حقوقی داخلی و بین‌المللی برجای می‌گذارد. رسالت جهان‌شمول حقوق بین‌الملل که از آثار نویسندگانی نظیر کلسن و کانت نشأت می‌گیرد، امری تازه و بدیع نیست. حقوق بین‌الملل مدرن با فرسودن دیوار حاکمیت دولت، اراده دولت را برای تقنین در قلمروهای داخلی و بین‌المللی دچار چالش‌های فکری و عملی نموده است (ورامنتری^۱، ۲۰۰۴، ص ۱۱۴). جهانی شدن با تسهیل تجارت بین دولت‌ها، جهان را کوچک‌تر کرده و این امر، منجر به بهبود شرایط اقتصادی برخی کشورهای کوچک شده است. جهانی شدن، یک حرکت خوشایند است؛ زیرا انحصار بازار نهادهای خصوصی را از بین می‌برد. اما با رشد تجارت جهانی، تقاضای بیشتری برای تغییرات در قوانین بین‌المللی وجود دارد، تا آن را برای شیوه‌های تجاری فعلی مناسب‌تر کند.

در عصر حاضر، اندیشه‌های جهانی‌سازی از غرب آغاز شده و به خاورمیانه رسیده است. آغاز دوم جهانی شدن در غرب که از سال ۱۹۶۰ همراه با نوگرایی غرب شروع می‌شود، تا اواسط دهه ۱۹۸۰ اعتبار علمی ندارد و شروع جدی آن، در دههٔ اخیر بود. برخی، آن را متعلق به دوران پست‌مدرنیته دانسته و دارای سه مؤلفهٔ فرهنگی^۲، سیاسی^۳ و اقتصادی^۴ است (نجفی علمی، ۱۳۸۵، ص ۷). اگرچه به نظر می‌رسد جهانی شدن حقوق، بیشتر بخشی از بُعد سیاسی جهانی شدن باشد؛ اما به احتمال قوی، می‌توان گفت ابعاد مختلف جهانی شدن، به‌خصوص ابعاد اقتصادی و تا حدودی بُعد فرهنگی و ارتباطی آن، بر یکدیگر تأثیرگذارند. البته بیشتر مباحث مربوط به پدیدهٔ جهانی شدن، در حوزهٔ اقتصاد شکل گرفته و منبع اصلی چالش‌های جهانی شدن، در بُعد اقتصادی آن است. حتی برخی، یک‌سره جهانی شدن را به جهانی شدن اقتصاد و جهانی شدن حقوق بشر تقسیم می‌کنند (دلماز مارتی^۵، ۲۰۰۳، ص ۶). در این راستا، ایجاد سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی نیز از جمله وجوه دیگر جهانی شدن می‌باشد؛ که تأثیر به‌سزایی در ایجاد منافع مشترک میان دولت‌ها داشته است.

نظریه پردازی پیرامون جهانی شدن: تعریف جهانی شدن، هنوز مسئلهٔ بحث‌برانگیزی است و با اینکه بر سر تعریف جهانی شدن - مگر در سطح بسیار کلی - توافقی وجود ندارد؛ در مورد نظریه‌های جهانی شدن،

1. Weeramantry

۲. اشاره به این امر که همه به جهان واحد تعلق دارند.

۳. اشاره به از بین رفتن دولت‌ها.

۴. اشاره به سازمان تجارت جهانی.

5. Delmas Marty

وضع اندکی بهتر است؛ زیرا آنچه بیش از تعریف جهانی شدن مد نظر همگان بوده، تمرکز بر آثار و پیامدهای مثبت و منفی آن بوده است. بنابراین، به بررسی نظریه‌های مختلف ارائه شده پیرامون جهانی شدن می‌پردازیم؛ تا از این راه، به شناختی نسبی پیرامون جهانی شدن دست یابیم.

۱-۱. دیدگاه‌های اندیشمندان پیرامون جهانی شدن

میان نظریه‌پردازان گوناگون در موضوع جهانی شدن، اجماع و اختلافاتی دیده می‌شود که می‌توان این زمینه‌های اجماع یا اختلاف را به دسته‌های مختلف تقسیم نمود. نخست، نظریه‌پردازان بزرگ جهانی شدن حداقل در سه زمینه، از اجماع یا حداقل، اشتراک زیادی برخوردارند. تحقیقات دهه‌های اخیر، جهانی شدن را تحولی بی‌سابقه در ماهیت اقتصاد و جامعه بشری می‌دانند. اما امروزه، بیشتر نظریه‌پردازان این حوزه، هم‌نظرند که جهانی شدن بخشی از یک فرآیند بسیار طولانی‌تر یکپارچگی اجتماعی است. رویکرد نظام جهانی شدن والراشتاین^۱، مبنای مهم و نیرومندی برای نگاه به جهانی شدن به‌عنوان ادامه روندهای بسیار کهن‌تر فراهم می‌کند (چیلکوت، ۱۳۷۸، ص ۵۶۱). دومین زمینه اجماع یا اشتراک این است که بسیاری از نظریه‌پردازان بزرگ، این نکته را بیان نموده‌اند که مرحله کنونی جهانی شدن، هرطور که تعریف شود، با وجود برخورداری از ریشه‌های تاریخی، در برخی جهات کاملاً تازه و نو است. سومین زمینه اجماع، به تعامل میان مرحله کنونی جهانی شدن و نهادها و ساختارهای سیاسی بازمی‌گردد. بدین معنا که اجماع فزاینده‌ای بر سر اینکه جهانی شدن تأثیر پیچیده‌ای بر ملت‌دولت‌ها و واحدهای سیاسی دیگر می‌گذارد، وجود دارد.

زمینه‌های اختلاف میان دیدگاه‌های نظریه‌پردازان پیرامون جهانی شدن را نیز می‌توان در سه دسته تقسیم‌بندی نمود. نخستین زمینه اختلاف، در این دو پرسش کلی است که آیا جهانی شدن، یک ماهیت واحد است؟ آیا می‌توان آن را «نظام‌مند» یا «فرآیندگونه» به‌شمار آورد؟^۲

دومین زمینه اختلاف در مورد جهانی شدن، این پرسش است که آیا جهانی شدن پدیده‌ای مثبت است یا منفی؟ سومین زمینه، اختلاف اساسی بر سر عوامل اصلی محرک جهانی شدن است. تا جایی که حتی برخی، یک‌سره «جهانی شدن» را به جهانی شدن اقتصاد و جهانی شدن حقوق بشر تقسیم می‌کنند. کسانی مانند فریدمن، هلد و دیکن معتقدند که یکپارچگی اقتصادی جهان، یکی از عوامل مهم ایجادکننده جهانی شدن بوده و افرادی مانند دلماس مارتی معتقدند که اساساً «جهانی شدن از حقوق بشر آغاز می‌شود» (جلالی و مقامی، ۱۳۹۰، ص ۲). با نگاهی کلی به زمینه‌های اصلی اجماع و اختلاف میان

۱. نظریه نظام جهانی اولین بار توسط امانوئل والراشتاین مطرح شد، از نظر وی غالب‌ترین شکل سازمان اجتماعی همان چیزی است که او آن را «نظام‌های جهانی» می‌نامد.

۲. اگرچه کسانی مانند والراشتاین جهانی شدن را در چارچوب یک نظام واحد جهانی به‌شمار می‌آورند. اما اندیشه‌های نظریه‌پردازان فرهنگی مانند آپادورای که دیدگاهش در مورد به هم پیوستگی فرهنگی است، این دیدگاه را متزلزل می‌کند.

اندیشمندان و نظریه‌پردازان جهانی شدن در ادامه این نوشتار، دیدگاه‌های مشهورترین تئوری‌پردازان جهانی شدن به‌طور مختصر مورد مطالعه قرار می‌گیرد.

۱-۱-۱. نظریه نظام‌مند امانوئل والراشتاین

والراشتاین، نخستین کسی است که پیرامون پیدایش یک نظام واحد سرمایه‌داری جهانی سخن گفته است و از این‌رو، هم به دلیل تقدم زمانی در ورود به مبحث جهانی شدن و هم به دلیل گستردگی بینش نظری‌اش، از نخستین نظریه‌پردازان بزرگ این حوزه است. البته، به دلیل دیدگاه‌های مارکسیستی وی، نقدهای بسیاری بر او صورت گرفته است.

مهم‌ترین و پایدارترین مفهوم تحلیل اجتماعی از نظر والراشتاین، طبقه است. به همین دلیل هم می‌نویسد: «سرتاسر تاریخ، تاریخ تعارض طبقاتی است». اما مفهوم مرکزی و اصلی والراشتاین، نظام جهانی است که در دوران پیدایش سرمایه‌داری در قرن جدید پایدار شده و تمامی پدیده‌های اجتماعی را به هم پیوند زده است (چیلکوت، ۱۳۷۸، ص ۲۶۱).

در تئوری نظام جهانی والراشتاین، جوامع به سه دسته جوامع مرکزی^۱، جوامع پیرامون^۲ و جوامع نیمه‌پیرامون^۳ تقسیم می‌شود. از نظر والراشتاین عملکرد همه این ساختارها، در نهایت به انباشت بیشتر و مداوم سرمایه در مرکز، منتهی می‌شود. در نظام جهانی سرمایه‌داری، همه ساختارها به هم گره خورده و همگی با توجه به کارکرد آن در درون نظام جهانی شکل گرفته‌اند و اجزاء یک سیستم سرمایه‌داری جهانی محسوب می‌شوند. جوهر این نظام، استثمار جهان به وسیله جوامع مرکزی است (سلیمی، ۱۳۸۴، ص ۲۰۵). والراشتاین بی‌گمان تأثیرات به‌سزایی بر اندیشه معاصر درباره جهانی شدن به‌جا گذارده است و بسیاری، او را نخستین نظریه‌پردازی می‌دانند که برای فهم فرآیند پیدایش یک اقتصاد جهانی سرمایه‌داری واحد، چارچوب نظری ارائه داد.

۱-۱-۲. نظریه آنتونی گیدنز

مبنای دیدگاه آنتونی گیدنز، ریشه در مدرنیته دارد. او معتقد است که پدیده جهانی شدن، خارج از حیطه مدرنیته قابل تصور نیست. او در کتاب «پیامدهای مدرنیته» نشان می‌دهد که شرایط مدرنیته ذاتاً جهانی‌کننده است. به نظر او، مدرنیته به شیوه‌هایی از زندگی سازمانی اجتماعی مربوط می‌شود که از سده هفدهم به بعد در اروپا پیدا شد و به تدریج، نفوذی کم‌وبیش جهانی پیدا نمود. گیدنز با نظریه پست‌مدرن‌ها

۱. این جوامع دارای صنعت، سرمایه، نظام بانک‌داری و تولید انبوه کالا است.

۲. این جوامع بیشتر بر پایه کشاورزی سنتی یا تولید مواد خام معدنی یا کشاورزی شکل گرفته‌اند. در این جوامع نظام صنعتی و بانکی ضعیف و عقب مانده و سرمایه قدرت‌مند انباشته‌ای وجود ندارد.

۳. این جوامع ترکیبی از خصوصیات جوامع مرکز و پیرامون را دارند. این جوامع یا در حال توسعه‌اند و یا به‌تازگی تا اندازه‌ای صنعتی شده‌اند، ولی هنوز برخی از خصوصیات جوامع سنتی - کشاورزی را درون خود حفظ کرده‌اند.

که معتقدند، ما وارد مرحله جدیدی شده‌ایم، مخالف است و عنوان می‌کند که سردرگمی اصلی ما به خاطر این است که در قلمرو رویدادهایی گرفتار آمده‌ایم که نمی‌توانیم آنها را دریابیم و اغلب از دست ما خارج‌اند (گیدنز، ۱۳۹۰، ص ۶). آنتونی گیدنز، ابعاد جهانی شدن را به چهار بخش تقسیم می‌کند: الف- اقتصاد سرمایه‌داری جهانی، ب- نظام ملت-دولت، پ- سیستم نظام جهانی، ت- تقسیم کار بین‌المللی. در بُعد اول، گیدنز در واقع از دیدگاه والراشتاین پیروی می‌کند؛ اما می‌گوید دیدگاه او (والراشتاین)، به دلیل اینکه فقط یک کانون نهادی غالب (سرمایه‌داری) را عامل دگرگونی نوین می‌داند، بسیار محدود است. گیدنز درباره عامل دوم ملت-دولت معتقد است که مراکز قدرت اصلی در اقتصاد جهانی، کشورهای سرمایه‌داری هستند. او معتقد است هیچ کشوری روی کره زمین نیست که ادعا نکرده باشد که در حوزه کنترل یک یا چند کشور قرار ندارد. در بُعد سوم یعنی سیستم نظامی، گیدنز بیان می‌کند که این شامل «روابط میان صنعتی شدن جنگ، گسترش جنگ‌افزارها و فنون تشکیلات نظامی از بعضی بخش‌های دنیا به مناطق دیگر و اتحادیهایی است که کشورها با کشور دیگر، تشکیل می‌دهند» (جونز، ۱۳۹۱، ص ۵۸). در ادامه وی استدلال می‌نماید که چگونه کشمکش‌های محلی به دو جنگ جهانی تبدیل می‌شود. در بُعد چهارم نیز توسعه صنعتی به گسترش تقسیم کار جهانی و جغرافیای تولید مربوط می‌شود. گیدنز در این بخش، به نقش فناوری‌های ارتباطات ماشینی در ایجاد جهانی شدن نیز اشاره می‌کند.

۱-۱-۳. دیدگاه مانوئل کاستلز

دیدگاه‌های مانوئل کاستلز مبتنی بر اندیشه‌هایی است که بر «جامعه شبکه‌ای»^۱ و «جامعه اطلاعاتی»^۲ استوار است. بی‌تردید فراگیری و گسترش فناوری‌های ارتباطی و رسانه‌ای، همچون ماهواره و اینترنت در سراسر دنیا، منجر به تغییرات وسیعی در شکل‌گیری دیدگاه جهانی شدن شده است. اما دو بخش از دیدگاه‌های کاستلز، مورد توجه این تحقیق است: یکی، دیدگاه او پیرامون الگوهای تجارت؛ که معتقد است دگرگونی عمیق در ساختار تجارت، مهم‌تر از رشد خود تجارت است. همچنین کاستلز می‌گوید: مباحثه بر سر جهانی شدن اقتصاد جهانی، بر موضوعی مهم‌تر از منطقه‌گرایی ظاهری دلالت دارد و آن، نقش دولت‌ها و نهادهای بین‌المللی در فرآیند جهانی شدن است. درست نیست که نهادهایی مانند اتحادیه اروپا به بلوک تجاری تبدیل شوند؛ زیرا اتحادیه اروپا به طور روزافزون به یک اقتصاد واحد، شبیه به ایالات متحده آمریکا، تبدیل می‌شود. بُعد دیگر اندیشه کاستلز درباره جهانی شدن، با ماهیت سیاسی جهانی شدن مرتبط است. بیشتر تحلیل‌های کاستلز درباره قدرت بر دولت-ملت (وستفالیایی)، متمرکز است. او مخالف این دیدگاه است که جهانی شدن باعث «پایان یافتن دولت-ملت» می‌شود. در واقع،

1. Network Society
2. Information Society

استدلال کاستلز این است که دولت-ملت در حال از دست دادن قدرت است،^۱ و نه نفوذ. یعنی نفوذ، شکل ضعیفی از قدرت است. بنابراین، زوال قدرت دولت، شامل همه جنبه‌های اقتصاد و جامعه می‌شود؛ که دامنه آن از واگذاری تولید به بنگاه‌های فراملیتی تا تخریب محیط‌زیست، مهاجرت یا اقتصاد غیرقانونی جهانی، گسترده‌گی دارد. لذا، دولت‌ها ارتباطات جدیدی را آغاز می‌کنند و به «دولت‌های شبکه‌ای» تبدیل می‌شوند. در نتیجه، در دوره جهانی شدن، دولت‌ها بیشتر به‌عنوان عامل‌ها یا بازیگران استراتژیک درک می‌شوند؛ تا واحدهای مستقل (همان، ص ۸۵). در مقایسه با والراشتاین و گیدنز، کاستلز جهانی شدن را در معنای گسترده‌تری به‌کار برده و بحث‌های نظری و تجربی او پیرامون جهانی شدن، تأثیرات مهمی در اندیشه‌های دیگران داشته است؛ اما واقعیت آن است که کاستلز از مطرح کردن یک چارچوب نظری برای درک جهانی شدن اجتناب می‌کند.

۱-۱-۴. نظریه دیوید هلد و آنتونی مک‌گرو (نظریه تحولی)

دیوید هلد و آنتونی مک‌گرو، پژوهش‌های متعددی در زمینه جهانی شدن تألیف کرده‌اند. یکی از آثار آنان با عنوان «جهانی شدن و مخالفان آن»، ذهن را با چالش‌های مهمی در مورد جهانی شدن مواجه می‌سازد. آنها به اعتراضات علیه اجلاس‌های جهانی شدن اشاره می‌کنند و اذعان دارند که اگر جهانی شدن امری اجتناب‌ناپذیر است؛ این همه اعتراض برای چیست؟ از طرف دیگر، به نظر می‌رسد طرفداران جهانی شدن، فقط کشورهای قدرتمند اروپا و آمریکا می‌باشند. پس، آیا جهانی شدن فقط به نفع کشورهای قدرتمند است؟ آیا جهانی شدن، غربی شدن است؟ مخالفان و موافقان جهانی شدن، هر دو مدعی تلاش برای رفع نابرابری و فقر، جلوگیری از گرم شدن کره زمین، محیط‌زیست و... هستند؛ پس، اگر این مسائل، مشترک است، دعوا بر سر چیست؟ در اساس، بخشی از اعتراضات مخالفان این است که معتقدند، جهانی شدن پروژه‌ای است که نخبگان سیاسی و اقتصادی، آن را اداره می‌کنند (نوعی کیهان‌سالاری)، آن هم به نفع اقلیتی از انسان‌ها. به عقیده آنها، همین کیهان‌سالاری است که جهانی شدن را، عمدتاً از طریق نهادهای رسمی و شبکه‌های غیررسمی نخبگان حاکمیت جهانی پیش می‌برد و سازماندهی می‌کند؛ کیهان‌سالاری که متمرکز بر کشورهای قدرتمند است. از مهم‌ترین این نهادها و شبکه‌ها، می‌توان به صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی، سازمان تجارت جهانی، گروه هفت و بانک بازپرداخت‌های بین‌المللی اشاره کرد (هلد و مک‌گرو، ۱۳۸۲، ص ۸۵).

هلد می‌گوید: در نگاه من، جهانی شدن پدیده‌ای چندبُعدی است که به روند فشرده شدن، گسترده شدن و وسیع شدن روابط انسانی در سطح جهان اشاره دارد. هلد و مک‌گرو، بحث‌های پیرامون

۱. او معتقد است، ملت-دولت در چندین بخش استقلال و قدرت خود را از دست داده است، مانند: سیاست داخلی، سیاست‌گذاری بین‌المللی و رسانه‌ها.

جهانی شدن را به سه مکتب فکری تقسیم کردند. نخست، جهان‌گرایان افراطی (کسانی که معتقدند جهانی شدن در اصل، جنبه اقتصادی دارد و نمایانگر پایان ملت-دولت است و نوع کاملی از دنیای جهانی شده یکپارچه، امکان‌پذیر است). دوم، مخالفان جهانی شدن (آنها معتقدند که اصلاً چیزی به نام جهانی شدن وجود ندارد). سوم، گروه تحول‌گرا (که معتقدند جهان در حال تغییر و تحول است. برخی اصول جهان گذشته حفظ شده؛ ولی در این شرایط، سامانه‌ای جهانی پدید آمده که همه چیز آن در حال تغییر است) (سلیمی، ۱۳۸۴، ص ۳۵-۳۴).

دیدگاه‌های هلد و مک‌گرو، بیشتر مبتنی بر تفکر تحول‌گرا است. آنها معتقدند که دیدگاه تحول‌گرا بر این استدلال متکی است که جهانی شدن را باید به‌عنوان نیروی دگرگون‌ساز بانفوذ، تلقی کرد. همچنین، آنان ادعایی درخصوص مسیر آینده جهان مطرح نمی‌کنند و همچنین، درصدد ارزیابی وضعیت کنونی به نسبت یک دنیای جهانی شده واحد و تثبیت شده از نوع آرمانی نیستند. اساس این دیدگاه، این باور است که جهانی شدن معاصر شامل تجدید ساختار یا مهندسی مجدد قدرت، وظایف و اختیارات دولت‌های ملی است. بدین معنا که قدرت دولت‌های ملی، الزاماً به وسیله جهانی شدن تضعیف نمی‌شود؛ بلکه در واکنش به پیچیدگی فزاینده فرآیندهای حاکمیت در دنیای بیش از پیش به‌هم پیوسته، تجدید ساختار و تجدید سازمان می‌یابد (جونز، ۱۳۹۱، ص ۹۶).

البته، هلد به این نکته نیز توجه دارد که جهانی شدن ممکن است به افزایش بنیادگرایی دینی منجر شود. در اثر فشارهای جهانی شدن، عده‌ای تصور می‌کنند که تهدید شده‌اند و فرهنگ، ارزش‌ها و هویت آنها زیر سؤال رفته است و ممکن است با جهانی شدن، سبک زندگی و فرهنگ غربی هم به دنبال آن بیاید. تا جایی که جهانی شدن و بنیادگرایی دینی را دوروی یک سکه می‌دانند. هلد، پدیده‌هایی مانند تروریسم را هم، برگرفته از این دیدگاه می‌داند (جلایی پور، ۱۳۸۵، ص ۵۵).

هلد و همکاران (۱۳۸۲)، به «جهان‌وطنی»^۱ اعتقاد دارند؛ اما در توضیح این باور می‌گویند، در نظم جدید، مجموعه‌ای از ارزش‌های انسانی جهانگیر به‌عنوان ضرورت‌های اساسی حکمرانی بر انسان‌ها، مطرح شدند که منجر به بازتعریف حاکمیت‌ها شد و حاکمیت مطلق حکمرانان زیر سؤال رفت. در عوض، حکمران فقط تا جایی مشروعیت یافت که به پاره‌ای ارزش‌ها و الزامات دموکراتیک و حقوق بنیادین بشر ملتزم باشد و با آنها به مخالفت برنخیزد. از دیدگاه آنها، این ابتکارات قانونی و سیاسی جهانی، ارزش‌های جهان‌وطن هستند که تاریخ قرن بیستم را تغییر دادند. البته آنها معتقدند که دنیا بعد از تحولات یازدهم سپتامبر، در معرض تک قطبی شدن و سیاست‌های یک‌جانبه آمریکا نیز قرار گرفته که از دیدگاه

۱. جهان‌وطنی یا جهان‌میهنی (Cosmopolitanism) مفهومی است که، به متعلق بودن به تمام جهان و مردم آن و عدم وابستگی‌های قومی - ملی باور دارد و در کل، باور به اینکه جهان، میهن مشترک تمامی مردم است.

جهان‌وطنی آنها به دور است (همان، ص ۵۱). آنها جهان‌وطنی را یک آرمان می‌دانند و معتقدند که ما در جهانی زندگی می‌کنیم که به شدت با دولت-ملت‌ها و ساختارهای دولتی تعریف می‌شود و هنوز تا یک دنیای جهان‌وطنی فاصله بسیاری دارد.

۱-۱-۵. نظریات پل هرست و گراهام تامپسون

اهمیت کارهای این دو دانشمند انگلیسی، در این است که آنها اولین نقدها را به مکتب جهان‌گرایی افراطی وارد کردند. البته نقدهای بی‌شماری به مسئله جهانی شدن توسط آنها در کتاب مشهورشان به نام «تردید درباره جهانی شدن» مطرح شده است؛ که در ادامه به موردی اشاره می‌شود که بیشتر به حقوق بین‌الملل مربوط می‌باشد و آن، تأثیر جهانی شدن بر دولت-ملت است.

آنان می‌گویند، در حالی که در بحث جهانی شدن طی دهه‌های ۱۹۹۰، «تأکید بر این موضوع مرسوم بود که عصر دولت-ملت به پایان رسیده و حکمرانی در سطح ملی در رویارویی با فرآیندهای اقتصادی و اجتماعی جهانی شدن بی‌حاصل است»؛ این در واقع، نوعی شعار و آرمان لیبرالیستی است. آنها معتقد بودند که بحث‌های پیرامون افول دولت-ملت، مبالغه‌آمیز است. اگرچه آنها معتقد به تضعیف دولت-ملت هستند؛ اما بر این باورند که نقش دولت-ملت به جای افول، در حال دگرگونی است. هرست و تامپسون استدلال می‌کنند که دولت-ملت باقی خواهد ماند؛ زیرا قوانین بین‌المللی نمی‌تواند بدون دولت‌های ملی اجرا شوند و از این‌رو، دولت به‌عنوان منبع و پایبند قواعد الزام‌آور در یک اقتصاد و جامعه بین‌المللی شده، اهمیت خود را حفظ خواهد نمود (جونز، ۱۳۹۱، ص ۱۲۸-۱۲۷).

۱-۱-۶. نظریه جوزف استیگلیتز

در بررسی نظریات جهانی شدن، نظریه جوزف استیگلیتز از اهمیت خاصی برخوردار است؛ زیرا این دانشمند آمریکایی، از دیگر مخالفان جهانی شدن است و کتاب معروفی در این زمینه با عنوان «جهانی شدن و مخالفان آن» دارد.

اگرچه مخالفت‌های قابل توجهی، هم با جهانی شدن به‌طور کلی و هم با نهادهای آن به‌ویژه صندوق بین‌المللی پول و سازمان تجارت جهانی وجود داشته است؛ اما این مخالفت، تأثیرات قابل توجهی بر کشورهای در حال توسعه نداشته است. اگرچه ممکن است یک تعمیم بیش از حد باشد، اما منصفانه است که بگوییم، تا اواخر قرن بیستم، جهانی شدن به‌عنوان یک نکته مثبت تلقی می‌شد؛ که تجارت بین‌المللی، سرمایه‌گذاری و یکپارچگی اقتصادی (مثلاً اتحادیه اروپا) به هر دو اجازه استفاده کارآمدتر از منابع جهان و توسعه فناوری در مقیاس بزرگ را می‌داد (ادیسیکو^۱، ۲۰۲۰، ص ۱۲).

اصل نقد استیگلیتز این است که دلیل انحراف جهانی شدن، نارسایی نهادهای فراملیتی هدایت‌کننده

جهانی شدن اقتصاد و لزوم اصلاح آنها است، مانند صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی. او معتقد است که هر سه نهاد یادشده که هدایت جهانی شدن را در دست دارند، نتوانسته‌اند برای بخش زیادی از دنیا رشد اقتصادی و کاهش فقر به ارمغان بیاورند (کاربین، ۲۰۲۰، ص ۵).

در واقع، او معتقد است که برای رسیدن به آرمان واقعی جهانی شدن، مانند کاهش فقر، برابری، توسعه جهانی و... این نهادها به‌عنوان هدایت‌کنندگان جهانی شدن اقتصاد، باید اصلاح و دگرگون شوند و به‌جای آنکه به منافع عده‌ای خدمت نمایند، با تغییر ساختار و هدف، در خدمت منافع همگان قرار گیرند؛ تا جهانی شدن اقتصاد از انحراف خارج شود و در مسیر اصلی و صحیح خود قرار گیرد. این دیدگاه، نشان می‌دهد که اندیشه‌های هلد و مک‌گرو- که پیش‌تر به آنها اشاره گردید- در شکل‌گیری افکار وی تأثیرگذار بوده است.

۱-۲. بررسی ماهیت جهانی شدن

جهانی شدن، بی‌تردید یک نظریه یا مفهوم غیر حقوقی است که جولانگاه آن در عرصه‌های اقتصاد، تجارت، سیاست، فرهنگ، حقوق بشر (نه به‌عنوان یک مفهوم حقوقی)، ارتباطات و حتی فناوری است. مسلم است که جهانی شدن می‌تواند به یکتایی حقوق در عرصه جهانی، کمک شایانی بنماید که در این صورت، جهانی شدن به یک موضوع حقوقی تبدیل خواهد شد. بدیهی است که جهانی شدن حقوق بین‌الملل در برخی مکاتب و بینش‌های فلسفی حقوق بین‌الملل از جمله در مکتب حقوق طبیعی و مکتب پوزیتیویسم حقوقی، جلوه‌گر است (ضیایی بیگدلی، ۱۳۸۵، ص ۳).

براساس نگرش مکتب حقوق طبیعی، نظام جهانی آن است که با فطرت بشر هماهنگ باشد و این هماهنگی در کل عالم وجود، ریشه دارد. مفاهیمی چون صلح و عدالت، که امروزه در چارچوب نظام بین‌المللی نوید داده می‌شوند، در زمره امور فطری هستند (وکیل و همکاران، ۱۳۸۹، ص ۲۰).

بیش از آنکه شاهد تعریفی خاص پیرامون جهانی شدن باشیم، شاهد نزاع میان موافقان و مخالفان آن و همچنین شاهد بررسی آثار جهانی شدن بر پدیده‌های مختلف هستیم؛ و به‌جای تعریف پدیده‌های مختلف از جمله اقتصاد، دولت و غیره در قالب جهانی شدن، بیشتر به پیامدهای جهانی شدن بر این پدیده‌ها پرداخته شده است. از آن میان، برخی به صورت افراطی به پیامدهای منفی جهانی شدن پرداخته و جهانی شدن را پدیده‌ای غیرممکن یا توأم با آثار منفی بسیار زیاد می‌دانند.

به‌عنوان مثال، کنت والتز، بنیان‌گذار و مهم‌ترین نماینده نئورئالیسم یا نواقع‌گرایی، معتقد است که همه حرف‌هایی که درباره جهانی شدن گفته می‌شود، در کشورهای صنعتی توسعه‌یافته، آن هم در برخی از

آنها، به راه افتاده و در نتیجه، حدود دو-سوم جمعیت جهان، خارج از این فرآیند قرار دارند. به باور والتز، جهانی شدن در صورت وجود، محدود به بخش کوچکی از جهان است. بنابراین، جهانی شدن در یک-سوم جهان (یعنی برخی از کشورهای موسوم به شمال)، البته فقط در حوزه تجارت، جریان دارد. وی می‌نویسد: «همگان می‌دانند که بیشتر کشورهای جهان در دایره جهانی شدن نمی‌گنجد و از آن کنار مانده‌اند. بیشتر کشورهای امریکای لاتین، افریقا، روسیه، همه خاورمیانه به‌جز اسرائیل و آسیا، خارج از این دور قرار دارند» (سلیمی، ۱۳۸۴، ص ۱۲۸-۱۲۷).

۲. فرآیند جهانی شدن حقوق

جهانی شدن حقوق، به‌عنوان بخشی خاص از جهانی شدن، به فرآیندی اطلاق می‌شود که به همسان‌سازی و یکسان‌سازی قواعد، مفاهیم و نهادهای حقوقی خاصی در سطح داخلی و بین‌المللی می‌انجامد. این فرآیند، همه قلمروهای هنجاری را به‌طور یکنواخت پوشش نمی‌دهد؛ اما تأثیرات عمده و جریان‌سازی بر نظام‌های حقوقی داخلی و بین‌المللی بر جای می‌گذارد. فرآیند هماهنگ جهانی شدن حقوق، از چند طریق امکان‌پذیر است: اولین طریق، همکاری‌های چندجانبه؛ دومین روش، از طریق ایجاد سازمان‌های بین‌المللی و نهایت، ایجاد قواعد یکسان در قالب نظام حقوقی واحد است (آخوندی و جاهد، ۱۳۹۱، ص ۴). در ادامه، تأثیرات جهانی شدن در شکل‌گیری قواعد و نهادهای بین‌المللی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۲-۱. هنجارهای بین‌المللی و شکل‌گیری قواعد بین‌المللی

اگرچه قواعد، به‌واسطه وجود کشورهای مختلف، متعدد و متفاوت است؛ اما می‌توان قواعد و هنجارهایی را یافت که قابلیت پذیرش عمومی دارند. به عبارت دیگر، می‌توان گفت، در پرتو جهانی شدن، این امکان وجود دارد که قواعد و اصولی را کشف نماییم که به‌عنوان قاعده‌ای بین‌المللی، از وفاق عام برخوردار باشد. تا به امروز، دو امر در شکل‌گیری این قواعد، نقش اساسی داشته‌اند:

الف- سازمان‌های بین‌المللی: در این حوزه، می‌توان به کمیسیون حقوق بین‌الملل که نقش مهمی در تدوین و توسعه حقوق بین‌الملل دارد، اشاره کرد. کمیسیون تجارت بین‌الملل که در تلاش برای یکسان‌سازی قواعد تجارت می‌باشد و شورای حقوق بشر و کمیته حقوق بشر، میثاق حقوق مدنی و سیاسی که برای اجرای قواعد حقوق بشر در کشورهای عضو میثاق و حتی با استفاده از رویه‌هایی مانند قطعنامه ۱۵۰۳ شورای اقتصادی و اجتماعی ملل متحد بر سایر کشورها نظارت دارد و سایر ارکان خود، حتی در مواردی شورای امنیت، تلاش می‌نمایند قواعد نسبتاً یکسان یا مشابهی در برخی زمینه‌ها «کشف» و یا عرف‌های موجود را صرفاً «تدوین» و منظم نمایند. همچنین وضعیت سازمان‌های دیگری همچون سازمان بین‌المللی کار، که روابط کار را براساس مقابله‌نامه‌ها و توصیه‌نامه‌ها، و در چارچوب اساسنامه

خود در سراسر جهان تنظیم می‌نماید. نقش سازمان تجارت جهانی نیز هم در جهانی شدن اقتصاد و هم در جهانی شدن حقوق، بی‌بدیل است (جلالی و مقامی، ۱۳۹۰، ص ۲).

ب- دیپلماسی چندجانبه: دیپلماسی چندجانبه در جهانی شدن حقوق، ابتدا در سازمان‌های بین‌المللی و سپس در کنفرانس‌های بین‌المللی که با هدف تدوین یا بررسی معاهدات بین‌المللی مرتبط تشکیل می‌شوند، نقشی اساسی دارد و برخی، آن را گونه‌ای از حقوق عمومی حاکم بر فدراسیون جهانی می‌دانند (کاسکنمی^۱، ۲۰۰۵، ص ۶۰۵).

هنگام تصویب معاهداتی که اصولاً از خصلت جهان‌شمولی برخوردارند، مانند میثاق‌ها و اسناد خاص حقوق بشر، کنوانسیون‌های مربوط به حقوق بشردوستانه و یا معاهده‌ای چون معاهده رم ۱۹۹۸ برای تأسیس دیوان کیفری بین‌المللی یا حتی سایر معاهدات مربوط به حقوق بین‌الملل عمومی مثل کنوانسیون ۱۹۸۲ مونته‌گوبی، حقوق دریاها یا کنوانسیون‌های مختلف مربوط به حقوق دیپلماتیک و کنسولی و...، جهان‌شمولی مورد نظر مؤسسان و بنیان‌گذاران کنفرانس‌های تدوین و تصویب کنوانسیون‌های مزبور، بدون تبادل نظر، چانه‌زنی، مذاکره، یارگیری و حتی بده‌بستان‌های سیاسی تأمین نمی‌شود. زیرا متن نهایی باید حتی الامکان مورد وفاق جامعه بین‌المللی باشد. از همین رو است که تلاش می‌شود این معاهدات از طریق «اجماع» و نه با رأی‌گیری، به تصویب برسند. تأثیر مهم روش اجماع و کارکرد آن در جهانی شدن حقوق، در آن است که این روش، گرچه مبتنی بر «یکسان‌سازی» و «اتفاق» صددرصدی همه اعضای جامعه بین‌المللی نیست؛ اما حداقل از رضایت‌مندی و توافق بر مفاهیم و مصادیق مورد نظر در آن معاهده یا سند در سازمان‌ها و کنفرانس‌های بین‌المللی حاصل می‌گردد و بدین وسیله، رسیدن به توافق تسهیل می‌شود (جلالی و مقامی، ۱۳۹۰، ص ۵).

علاوه بر این، در حوزه حقوق بشر به‌عنوان رکن مهم و بنیادین روند جهانی شدن حقوق، سازمان‌های غیردولتی فراوانی حضور دارند؛ البته عمده فعالیت آنها متمرکز بر اجرا و تضمین رعایت قواعد حقوق بشر است. با وجود این، دیگر نمی‌توان منکر نقش و فعالیت این سازمان‌ها در توسعه قواعد حقوقی شد (بیگزاده، ۱۳۷۳، ص ۱۵).

ازجمله، می‌توان به سازمان بین‌المللی صلیب سرخ به‌عنوان یک نهاد بااهمیت در تدوین و نظارت بر اجرای قواعد حقوق بشردوستانه، اشاره نمود. این سازمان، گرچه نهادی مستقل است؛ اما توانسته نقش مهمی در تدوین حقوق بشردوستانه عرفی ایفا نماید. همچنین، نقش نظارتی مهمی را نیز در اجرای این قواعد دارد. این امر، گویای این واقعیت است که علاوه بر وفاق عام در حوزه اقتصاد و حقوق بشر، در حوزه بشردوستانه نیز شاهد شکل‌گیری قواعدی هستیم که دولت‌های بسیاری آن را پذیرفته و به آن ملحق

شده‌اند. مانند کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو. به‌علاوه، در بُعد محیط‌زیست نیز شاهد همین اجماع جهانی هستیم. کنفرانس پاریس به‌عنوان آخرین تلاش برای حفظ محیط‌زیست، گویای این است که محیط‌زیست نیز از جمله مؤلفه‌هایی است که در پرتو جهانی شدن حقوق، مورد پذیرش همگان می‌باشد. در ادامه این موارد بررسی می‌شوند.

۲-۲. نمودهای جهانی شدن در حقوق بین‌الملل معاصر

مواردی که در ادامه بیان می‌گردد از جمله مهم‌ترین جلوه‌های جهانی شدن در حقوق بین‌الملل معاصر هستند.

۲-۲-۱. تعهدات عام‌الشمول

برخی دیگر از تعهدات هستند که بنابر ماهیت خود، عضو جامعه بین‌المللی را در برابر کلیت اعضای این جامعه متعهد و مسئول می‌نمایند. این نوع تعهدات، متضمن نفعی حقوقی برای همه دولت‌ها است و همه دولت‌ها می‌توانند از اعمال و اجرای آن حمایت کنند.

پیرامون تعهدات در مقابل جامعه بین‌المللی، ضابطه «منافع و ارزش‌هایی» است که جامعه حقوقی بین‌المللی در تمسک به این تعهدات، به آن ارزش‌ها و منافع عطف نظر دارد (فلسفی، ۱۳۸۱، ص ۱۰). در درون این طبقه‌بندی از تعهدات (یعنی طبقه‌بندی کیفی آنها) بود که تعهدات حافظ منافع و ارزش‌های عمومی جامعه حقوقی بین‌المللی در مقطعی از ادبیات حال تکوین حقوق بین‌الملل با عنوان تعهدات آمره و بعد از آن و در قرائت اول طرح کمیسیون حقوق بین‌الملل در سال ۱۹۹۶ در رابطه با مسئولیت بین‌المللی دولت «جنایات بین‌المللی» نامیده شد. در مقابل این تعهدات، تعهدات معمولی مطرح بود که تخطی از آنها به دلیل اهمیت کمتر، مناسباتی که این تعهدات برای تنظیم آنها طراحی شده‌اند، نه جنایت بین‌المللی، بلکه جرم بین‌المللی نامیده می‌شد. نقض هر دو تعهد هم، مصداق عمل خلاف بین‌المللی دولت بود. در سال‌های ابتدایی هزاره سوم میلادی، این طبقه‌بندی از تعهدات، با کيفرزدایی از وصف عمل متخلفانه دولت و بازگشت به‌عنوان آمره، به حیات خود ادامه داده است. اما به هر جهت، تخطی از آنها نقض فاحش یا جدی تعهدات بین‌المللی محسوب می‌شود (سیسیلیون^۱، ۲۰۰۲، ص ۱۱۲۷). تعهدات جمعی در رویه قضایی بین‌المللی، سابقه‌ای چندانی طولانی ندارد. در واقع، قضیه اعمال حق شرط بر کنوانسیون کشتار جمعی در سال ۱۹۵۱، یکی از اولین مظاهر تمایز بین تعهدات دوجانبه و چندجانبه است. در این نظر مشورتی، دیوان بین‌المللی دادگستری در تحلیل خود، اهمیت ویژه‌ای را به اهداف کنوانسیون مذکور مبذول داشت. این دیوان مقرر داشت که کنوانسیون به‌روشنی به منظور تحقق هدف صرف و خالص انسانی تصویب شده است. به نظر دیوان، تصور وضعیتی که در آن سطحی بالاتر از

این اهداف ترسیم شود، دشوار می‌نمود؛ زیرا دوگانگی هدف آن از یک سو، متضمن حفظ کامل موجودیت گروه‌های بشری ... و از سوی دیگر، اثبات و تصدیق اصول اخلاقی والا می‌باشد. بر این مبنا، می‌توان تعهدات عام‌الشمول را در مواردی چون موارد زیر جست‌وجو نمود: قواعد آمره بین‌المللی، عرف‌های عام که خصوصیت جهانی یافته‌اند، معاهدات قانون‌ساز عام. مقصود، آن دسته از معاهداتی است که تدوین قواعد عرفی عام جهانی را شامل شده و یا بر اثر تفسیر مترقیانه به عرف عام جهانی تبدیل شده‌اند؛ از جمله عهدنامه‌های چهارگانه ژنو ۱۹۴۹ و یا منشور ملل متحد؛ زیرا امروزه همه کشورهای جهان عضو آنها هستند، د- اصول کلی حقوقی مشترک میان نظام‌های حقوقی ملی منتقل شده به نظام حقوقی بین‌الملل. از جمله اصل وفای به عهد، اصل حسن نیت، اصل جبران خسارات ناروا، اصل فیصله مسالمت‌آمیز اختلاف‌های بین‌المللی، ه- دکترین. بسیاری از عقاید علمای حقوق بین‌الملل، خصیصه جهانی دارند؛ از جمله جرمی بنتام مبتکر اصطلاح حقوق بین‌الملل در سال ۱۷۸۹ حقوق بین‌الملل را چنین توصیف کرده است: «شاخه‌ای از حقوق که معطوف به حقوق ملت‌ها است»، ی- اصل انصاف که فی نفسه واجد خصوصیت جهانی است و- اعمال یک‌جانبه سازمان‌های بین‌المللی.

۲-۲-۲. مداخله بشردوستانه

اصل عدم مداخله، همواره از دیرباز به‌عنوان یک اصل عرفی حقوق بین‌الملل مورد قبول جهانی بوده است. آنتونیو کاسسه اصل عدم مداخله را یک گرایش جهانی می‌داند که در سه قاعده عرفی گنج‌نیده شده است: نخست، اصل عدم مداخله در امور کشورهای دیگر. دوم، الزام کشورها به عدم حمایت از سازمانی که علیه مصالح کشور دیگر اقدام می‌کند. سوم، کمک نکردن به شورشیان هنگام جنگ داخلی (نیوکاسه، ۱۳۷۰، ص ۱۸۹-۱۸۱).

امروزه، مداخله بشردوستانه، هم حق و هم تکلیف است. یعنی حق انسان‌هایی که حقوق اساسی آنان نقض شده و تکلیف جامعه بین‌المللی و جامعه جهانی به‌عنوان تعهد عام‌الشمول بین‌المللی که در چارچوب موازین حقوقی بین‌المللی به‌طور مؤثر و قاطع با ناقضان حقوق اساسی بشر برخورد کند. پذیرش این اصل، بیانگر آن است که امروزه حمایت از حقوق بشر، بر اصل حاکمیت دولت‌ها اولویت پیدا کرده است. اگرچه مداخله بشردوستانه، شرایطی دارد که تحت آن، این اقدام، مشروع تلقی می‌گردد.

۳-۲-۲. شرکت‌های فراملی

از آنجا که شرکت‌های فراملی بر مبنای رویکرد کلاسیک حقوق بین‌الملل، تابعان حقوق بین‌الملل محسوب نمی‌گردند، این سؤال مطرح می‌شود که آیا می‌توان به منظور تأمین منافع عمومی، تعهدات و مسئولیت‌های مستقیمی بر این شرکت‌ها تحمیل نمود؟ در پاسخ باید گفت، گروهی معتقدند که شرکت‌های فراملی اگرچه تابعان فعال حقوق بین‌الملل نیستند؛ اما تابعان منفعل حقوق بین‌الملل

محسوب می‌شوند. لذا، حق و تکلیف بر آنها تحمیل می‌شود. البته این دیدگاه مورد تأیید همگان نیست؛ زیرا واقعیت آن است که شرکت‌های فراملی به حدی دارای قدرت هستند که برخی واضعان حقوق بین‌الملل، خود از مالکان این شرکت‌ها محسوب می‌شوند و به‌علاوه، دولت‌های فقیر نیز تحت سیطره سیاسی این شرکت‌ها قرار دارند. عده‌ای دیگر نیز معتقدند سال‌ها پیش که قوانین بین‌المللی تدوین گردید، موجودیتی به نام شرکت‌های فراملی، جدی گرفته نمی‌شد و لذا، معتقدند امروزه و با رشد شرکت‌های فراملی و مشکلات ایجاد شده در خصوص نقض قواعد حقوق بین‌الملل و عدم توانایی تحمیل تعهدات مستقیم بر این شرکت‌ها، لازم است تا به‌عنوان یک راه‌حل به تبدیل وضعیت شرکت‌های فراملی به‌عنوان تابعان حقوق بین‌الملل بیان‌دیشیم (ماندگار و سبحانی، ۱۳۹۴، ص ۶-۵).

در سال ۲۰۰۵ کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل، قطعنامه‌ای را به درخواست دبیرکل سازمان برای تعیین نماینده ویژه در مورد مسئله حقوق بشر و شرکت‌های فراملی به تصویب رساند. این تلاش‌ها منجر به آن شد که در روز ۱۶ ژوئن ۲۰۱۱، شورای حقوق بشر در قطعنامه‌ای به اتفاق آراء، اصول راهنما در مورد کسب‌وکار و حقوق بشر را تأیید و برای پیاده‌سازی در سازمان ملل بر مبنای «حفاظت، احترام و درمان»، چارچوبی را - برای اولین بار - با توجه به استانداردهای جهانی برای پیشگیری و مقابله با اثرات سوء فعالیت‌های شرکت‌های فراملی بر حقوق بشر و محیط‌زیست ارائه نماید. بدین منظور، اقدامات بین‌المللی به‌منظور تعیین کدهای رفتاری برای شرکت‌های فراملی صورت گرفته است. از جمله، سازمان همکاری اقتصادی و توسعه سازمان ملل متحد، در سال ۲۰۱۱، اعلامیه‌ای را با عنوان «راهنمای عملکرد شرکت‌های فراملی» منتشر نمود (همان، ص ۸). برای تحقق این هدف، کارگروه‌های بین‌دولتی تشکیل گردید؛ تا برای تدوین پیش‌نویس کدهای رفتاری برای شرکت‌های فراملی، نشست‌هایی را برگزار نمایند؛ که در سال ۱۹۸۸ موفق به تدوین این کدهای رفتاری گردیدند (سیمور^۱، ۱۹۹۵، ص ۲). واقعیت آن است که «جهانی‌شدن و حقوق بین‌الملل» موضوعی است که به‌طور فزاینده‌ای توسط حقوق‌دانان بین‌المللی مورد توجه جدی قرار گرفته است؛ زیرا جهانی‌شدن، تهدیدی برای به‌چالش کشیدن مفهوم، وضعیت و ماهیت نظم حقوقی بین‌المللی است. لذا، اینگونه استدلال می‌شود که جهانی‌شدن، تأثیر قابل توجهی بر حقوق بین‌الملل داشته است؛ اما به‌نوبه خود، حقوق بین‌الملل نیز می‌تواند تأثیر قابل توجهی بر جهانی‌شدن داشته باشد (مگرت^۲، ۲۰۰۸، ص ۱).

بی‌تردید امروزه همگان، هم تابعان فعال و هم تابعان منفعل، درکنار یکدیگر و با هم زندگی می‌کنند و ارتباط تنگاتنگی با یکدیگر دارند و هم در زیست بین‌المللی مشارکت فعال داشته و همه به‌اتفاق، در برقراری یک نظم نوین جهانی نقش دارند. اما این نظم نوین جهانی، نیازمند قانونمندی نوینی است که

1. Seymour

2. Megret

تنها از عهده حقوق بین الملل جهانی برمی آید. حقوق بین الملل، دیگر نباید حقوق بین الملل و ستفالیایی باشد. نظام و ستفالیایی که در آن به حاکمیت دولت‌ها ارزش اساسی داده شده، دیگر پاسخگوی نظم نوین جهانی نیست؛ بلکه به نظام «فرا و ستفالیایی» نیاز می‌باشد و آن، «حقوق بین الملل جهانی» است. در حقوق بین الملل جهانی، همه تابعان، اعم از فعال یا منفعل، باید در قاعده‌سازی و اجرای قاعده، مشارکت مؤثر و فعال داشته باشند. در آغازین سال‌های قرن بیست و یکم، فرآیند گذار از حقوق بین الملل کلاسیک به حقوق بین الملل معاصر و از حقوق بین الملل معاصر به حقوق بین الملل جهانی را شاهد هستیم. وضعیت موجود، مرحله تکامل یافته‌ی مرحله پیشین است و مرحله کمال مطلوب، مرحله پیشرفته و آرمان‌گرایانه‌ای است که روند توسعه و تحول آن، از هم‌اکنون آشکار شده است. بنابراین، جهانی شدن حقوق بین الملل که جهانی شدن حقوق را نیز به دنبال خواهد داشت، امری دور از باور نیست.

۳. نتیجه‌گیری

جهانی شدن حقوق به‌عنوان بخشی خاص از جهانی شدن، به فرآیندی اطلاق می‌شود که به همسان‌سازی و یکسان‌سازی قواعد، مفاهیم و نهادهای حقوقی خاصی در سطح داخلی و بین‌المللی می‌انجامد. همچنین، جهانی شدن یک حرکت خوشایند است؛ زیرا انحصار بازار نهادهای خصوصی را از بین می‌برد. تعریف جهانی شدن هنوز مسئله بحث‌برانگیزی است و با اینکه بر سر تعریف جهانی شدن مگر در سطح بسیار کلی - توافقی وجود ندارد، در مورد نظریه‌های جهانی شدن، وضع اندکی بهتر است. امروزه، بیشتر نظریه‌پردازان این حوزه، هم‌نظرند که جهانی شدن بخشی از یک فرآیند بسیار طولانی‌تر یکپارچه‌ی اجتماعی است. در میان نظریه‌پردازان جهانی شدن، والراشتاین نخستین کسی است که پیرامون پیدایش یک نظام واحد سرمایه‌داری جهانی سخن گفته و بی‌گمان، تأثیرات به‌سزایی بر اندیشه معاصر درباره جهانی شدن به‌جا گذارده است. بسیاری، او را نخستین نظریه‌پرداز می‌دانند که برای فهم فرآیند پیدایش یک اقتصاد جهانی سرمایه‌داری واحد، چارچوب نظری ارائه داد. نظریه‌پرداز دیگر، آنتونی گیدنز است که مبنای دیدگاه او ریشه در مدرنیته دارد. او معتقد است که پدیده جهانی شدن خارج از حیطه مدرنیته قابل تصور نیست. آنتونی گیدنز، ابعاد جهانی شدن را به چهار بخش تقسیم می‌کند: اقتصاد سرمایه‌داری جهانی، نظام ملت-دولت، سیستم نظام جهانی، تقسیم کار بین‌المللی. مانوئل کاستلز، دیگر نظریه‌پرداز است که دیدگاه‌های او مبتنی بر اندیشه‌هایی است که بر «جامعه شبکه‌ای» و «جامعه اطلاعاتی» استوار است. در مقایسه با والراشتاین و گیدنز، کاستلز جهانی شدن را در معنای گسترده‌تری به‌کار برده و بحث‌های نظری و تجربی او پیرامون جهانی شدن در اندیشه‌های دیگران تأثیرات مهمی داشته است؛ اما واقعیت آن است که کاستلز از مطرح کردن یک چارچوب نظری برای درک جهانی شدن اجتناب می‌کند. نظریات دیوید هلد و آنتونی مک‌گرو، بیشتر مبتنی بر تفکر تحول‌گرا است و آنها معتقدند که دیدگاه تحول‌گرا بر این استدلال متکی است که جهانی شدن را باید به‌عنوان نیروی دگرگون‌ساز بانفوذ، تلقی کرد.

پل هرست و گراهام تامپسون در کنار جوزف استیگلیتز از منتقدان جهانی شدن هستند. اصل نقد استیگلیتز، این است که دلیل انحراف جهانی شدن، نارسایی نهادهای فراملیتی هدایت‌کننده جهانی شدن اقتصاد و لزوم اصلاح آنها است. در بررسی ماهیت جهانی شدن حقوق، باید گفت که جهانی شدن بی‌تردید یک نظریه یا مفهوم غیرحقوقی است؛ که جولا نگاه آن در عرصه‌های اقتصاد، تجارت، سیاست، فرهنگ، حقوق بشر (نه به‌عنوان یک مفهوم حقوقی)، ارتباطات و حتی فناوری است. با این حال، جهانی شدن حقوق بین‌الملل، در برخی مکاتب و بینش‌های فلسفی حقوق بین‌الملل از جمله در مکتب حقوق طبیعی و مکتب پوزیتیویسم حقوقی جلوه‌گر است. جهانی شدن حقوق به‌عنوان بخشی خاص از جهانی شدن، به فرآیندی اطلاق می‌شود که به همسان‌سازی و یکسان‌سازی قواعد، مفاهیم و نهادهای حقوقی خاصی در سطح داخلی و بین‌المللی می‌انجامد. از جمله نمودهای جهانی شدن در حقوق بین‌الملل معاصر، شامل تعهدات عام‌الشمول، مداخلات بشردوستانه و شرکت‌های فراملی هستند.

منابع

- آخوندی، محمود؛ جاهد، محمدعلی (۱۳۹۱). حقوق جهانی، از تئوری تا عمل؛ با تاکید بر جهانی شدن حقوق بشر. پژوهش حقوق عمومی، ۱۴(۳۶).
- بیگزاده، ابراهیم (۱۳۷۳). تأثیر سازمان‌های غیردولتی در شکل‌گیری و اجرای قواعد بین‌المللی. تحقیقات حقوقی، شماره ۱۵.
- جلالی، محمود؛ مقامی، امیر (۱۳۹۰). کارکرد حقوق بین‌الملل در فرآیندهای جهانی شدن حقوق. مطالعات حقوق خصوصی، ۴۱(۳).
- جلایی‌پور، محمدرضا (۱۳۸۵). دموکراسی، جهانی شدن و ایران (مصاحبه با دیوید هلد). آیین، شماره ۳.
- جونز، اندرو (۱۳۹۱). نظریه پردازان بزرگ جهانی شدن. ترجمه مسعود کرباسیان و هامایاک آودیس یانس. تهران: نشر چشمه.
- چیلکوت، رونالد (۱۳۷۸). نظریه‌های سیاست مقایسه‌ای. ترجمه وحید بزرگی و علیرضا طیب. تهران: خدمات فرهنگی رسا، چاپ دوم.
- سلیمی، حسین (۱۳۸۴). نظریه‌های گوناگون درباره جهانی شدن. تهران: سمت.
- ضیایی بیگدلی، محمدرضا (۱۳۸۵). جهانی شدن حقوق بین‌الملل چالش قرن بیست و یکم. در: همایش جهانی شدن و چالش‌های آن، دانشگاه فردوسی مشهد.
- فلسفی، هدایت‌الله (۱۳۸۱). حق، صلح و منزلت انسانی، تأملاتی در مفاهیم قاعده حقوقی، ارزش اخلاقی و بشریت. حقوقی، شماره ۲۶-۲۷.
- گلدنز، آنتونی (۱۳۹۰). پیامدهای مدرنیته. ترجمه محسن ثلاثی. انتشارات نظر مرکز، چاپ ششم.
- ماندگار، مصطفی؛ سبحانی، محمدرضا (۱۳۹۴). تحقق اهداف توسعه پایدار در پرتو تدوین استانداردهای قانونی و رفتاری متحدالشکل در مورد سرمایه‌گذاری شرکت‌های فراملی (با تاکید بر محیط زیست). در: اولین کنفرانس بین‌المللی حقوق و توسعه پایدار جامعه مدنی.
- نجفی علمی، کاظم (۱۳۸۵). قضیه جهانی شدن. راهبرد، ۲(۶).
- نیوکاسه، آنتو (۱۳۷۰). حقوق بین‌الملل در جهانی نامتحد. ترجمه مرتضی کلانتریان. دفتر خدمات حقوقی بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران.
- وکیل، امیرساعد و همکاران (۱۳۸۹). مروری بر مکاتب فلسفی. تهران: انتشارات میزان.
- هلد، دیوید؛ مک گرو، آنتونی (۱۳۸۲). جهانی شدن و مخالفان آن. ترجمه عرفان ثابتی. تهران: انتشارات ققنوس
- Delmas-Marty, M. (2003). *Global law - A Triple Challenge*. Naomi Norberg, USA: Transnational Publishers.
- Eadicicco, L. (2020). *Apple's supply chain still struggling to return to normal even a China recovers from the pandemic*. URL= <https://www.businessinsider.com/coronavirus-apple-supply-chain-iphone-12-production-2020-3>
- Karbin, S.J. (2020) How globalization became a thing that goes bump in the night. *J Int Bus*

Policy, 3(3).

Koskeniemi, M. (2005). *From Apology to Utopia*. New York: Cambridge University Press.

Megret, F. (2008). *Globalization and International Law; Max planck encyclopedia of international law*. Oxford University Press.

Seymour, J. (1995). Transnational Corporations and International Codes of Conduct: A Study of the Relationship Between International Legal Cooperation and Economic Development. *American University International Law Review*, 10(40).

Sicilianos, L.-A. (2002). The Classification of Obligations and the Multilateral Dimension of the Relations of International Responsibility. *EJIL*, 13(5).

Weeramantry, C.G. (2004). *Universalizing International Law*. Leiden: Martinus Nijhoff.